اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت ششم)

عشق

۱) ریشه کلمه عشق

برخلاف نظر عموم ، عشق کلمه ای عربی نیست، بلکه کلمه ای است با ریشه سانسکریتی و اوستایی که بعدها در میان اعراب هم رواج یافت. این کلمه ریشه ای آریایی دارد و مربوط به مکتبهای جادویی است. در زبان اوستایی و سانسکریت، کلمه عشق در اصل اشا و یا اشه بوده است. ریشه این کلمه در زبان سانسکریت به صورت زیر است:

iṣta خواسته، محبوب

در زبان اوستایی هم بصورت زیر است:

išti : آرزو، مقصود.

میتوانید در دیکشنری های آنلاین سانسکریت جستجو کنید.

https://www.learnsanskrit.cc/translate?search=isti&dir=au

کلمه عشق آباد که نام یکی از شهرهای آسیایی است؛ قبلا در زمانهای قدیم، اشک آباد تلفظ میشد و این نشان میدهد که واژه عشق که در عربی رواج یافته است؛ اصالتا عربی نیست ؛ بلکه واژه ای ایرانی-سانسکریتی است که برای بیان حالات جذب شدگی افراطی به اشخاص و یا اشیاء اطلاق میشده است. بعدا در زمان سیطره ایرانیان قبل از اسلام بر سرزمین اعراب، این واژه در عربی نفوذ کرد و جزو کلمات عربی گردید و اعراب حرف ا را به ع تبدیل کردند و همچنین ک را به ق تبدیل کردند. نمونه کلمات معرب شده مثل این بسیار است. مثلا عربها کنستانتنیه را به قسطنتنیه تبدیل کردند و ایلام را به عیلام تغییر دادند.

با یک دلیل دیگر هم میتوان براحتی ثابت کرد که عشق اصالتا کلمه ای عربی نیست. همانطور که میدانیم؛ زبانهای عبری و عربی جزو زبانهای سامی هستند و هم خانواده هستند. خیلی از کلمات در این دو زبان با تغییرات بعضی حروف ، هم ریشه اند. اما

جالب است که در زبان عبری، کلمه عشق وجود ندارد. این نشان میدهد که کلمه عشق برگرفته از زبانهای آریایی مثل سانسکریت و اوستایی است و بعدا وارد عربی شده است.

۲) عشق همان جادوی شیاطین است

بررسی کلمه عشق از آنجا اهمیت دارد که دارنده مفهومی افراطی در مورد علاقه و وابستگی است. بعضی ها دوست داشتن را با عشق اشتباهی می گیرند. دوست داشتن عادی بر پایه عقلانیت است و اما عشق، بر پایه غریزه کور است. نیچه می‌گوید: عاشق بودن، تمایل افراطی به تملک دیگری است. عشق، براساس توهم پیش می‌رود، اما دوست داشتن براساس واقعیت.

یک نوع گیاه هست مثل پیچک که بر تنه درختان و گیاهان می پیچد و عصاره و شهد آنانرا می گیرد ، آنقدر که آن گیاه و یا درخت خشک شود و بمیرد. عربها به این گیاه، عشقه میگویند. آنان این نام را از کلمه عشق اقتباس کرده اند؛ زیرا فرد عاشق دور معشوق خویش می پیچد و آنقدر پیله میکندو افراط میکند تا که دیگر تفاوتی بین عاشق و معشوق نباشد و وحدت وجود پیدا کند. در واقع هدف عاشق، از بین بردن معشوق است یا حل کردن آن در خود است.

به همین خاطر شعرا میگویند که : بر اثر عشق مجنون لیلی می شود و لیلی نیز مجنون می گردد. کلمه عشق در اشعار فارسی بسیار زیاد بکار برده شده است و حتی هفت

مرحله برای آن در نظر گرفته اند. همانطور که عطار هفت وادی برای عشق در نظر گرفته است. اگر ریز تر بررسی شود؛ هفت وادی عشق همان هفت مرحله یوگاست و یا هفت مرحله جادوست.

۳) صوفیان میگویند ابلیس عاشق خدا بوده است

برخی از صوفیان، ابلیس را یگانه موحد عالم و یکی از عاشقان خدا میدانند. آنها به دفاع از ابلیس قد علم میکنند و او را عاشقی بزرگ میدانند که از غیرت عشق سرکشی کرد. حلاج میگوید : در میان اهل آسمان موحدی مثل ابلیس نیست. این طرز نگرش نسبت به ابلیس از زبان کسانی گفته شده است که خودشان سالها در مراحل چندگانه یوگا و طریقت (وحدت وجود، تناسخ، حلول و ...) بوده اند و در آن وادی ها طی طریق کرده اند. مراحل چند گانه یوگا همان مراحل جادوست که توسط خود ابلیس اختراع شده است. از همین نظرات صوفی ها میتوان فهمید که ابلیس میخواهد جای خدا را بگیرد و در خدا حل شود. این همان نظریه وحدت وجود صوفیان است که از دنیای شیاطین به دنیای انسانها صادر شده است. در کتاب مقدس هم، شیطان هدف اصلی خود را جای گرفتن در مقام خدا بیان میکند:

تو، لوسیفر (شیطان)، در دل خود گفتی: "من به آسمان ها خواهم رفت. تخت خود را برپا خواهم کرد. بر فراز ستارگان خدا. من روی صندلی خود خواهم نشست. در کوه

جماعت، در فرورفتگی های شمال. من تخت خود را برپا خواهم کرد. بر فراز ابرها بالا برو، من مانند حق تعالی خواهم بود!» اشعیا ۱۳:۱۴-۱۵

۴) عشق مهمترین فلسفه و ایدئولوژی دنیای شیاطین است

نظریه های وحدت وجود، تناسخ، عشق و ... را فقط میتوان در حالتهای خلسه، شعر، توهمات وخیالات فهمید. زیرا اینها اصالتا نظریات انسانها نیستند. بلکه اینها نظریات ملائکه های رانده شده (شیاطین) هستند. ابلیس ملائکه رانده شده بود. هفت وادی عشق و یوگا و طریقت و یا هر اسم دیگری؛ همان فلسفه های دنیای شیاطین هستند که به دنیای انسانها نفوذ پیدا کردند. مشخص میشود که شیاطین در دنیای خویش به این فلسفه ها اعتقاد دارند و به همین علت آن را بین انسانها ترویج میکنند و البته فقط از همین طریق میتوانند بر انسانها حکمرانی کنند.

۵) تعریف عشق از نظر شعرا

شاعر معروف بلخی در تعریف عشق میگوید:

عشق عنکبوت را ماند بتنیدست تفته گرد دلم

عطار نیشابوری در منطق الطیر از هفت وادی نام می برد و وادی دوم را وادی عشق نامیده است و در بیان آن عشق را به آتش تشبیه میکند:

بعد از این وادی عشق آید پدید غرق آتش شد کسی کانجا رسید

کس در این وادی به جز آتش مباد و آنکه آتش نیست عیشش

عاشق آن باشد که چون آتش بود گرم رو، سوزنده و سرکش بود ...

مولوی هم عشق را به آتش تشبیه میکند:

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی زاری از ما نی تو زاری می کنی

آتش عشق است کاندر نی فتاد جوشش عشق است کاندر می فتاد

اولین بیت حافظ میگوید عشق که در مرحله اول آسان است ولی در نهایت موجب هلاک و مشکلاتی زیادی برای عاشق می شود .

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

حافظ اولین بیت دیوان خود را که به عربی هم هست؛ از یزید گرفته است. یزید هم شاعر بوده است.

همانطور که میبینید بیشتر شعرا، عشق را به آتش تشبیه کرده اند و همانطور که میدانید، شیطان از آتش خلق شده است؛ عشق همان فلسفه شیاطین است در تمرد و عصیان نسبت به خدا. حلاج شیطان را یک عاشق یگانه میداند و میگوید: ((شیطان با آنکه میداند مورد لعنت خداست؛ ولی باز جهنم را برای خود میخرد و حاضر نمیشود در برابر غیر خدا سجده کند. این عاشق تندرو از فرجام خویش هیچ باکی ندارد!)). از نظر حلاج، خودداری شیطان از سجده بر آدم، و پافشاری بر آن نتیجه عشق شیطان به خدا بوده است! فردی مثل حلاج ماهیت عشق را بهتر از دیگران میشناخته است و میدانست که عشق ، مربوط به دنیای شیاطین است. ابلیس عدم سجده بر آدم را با فلسفه عشق برای پیروان خویش توضیح میدهد و قاعدتا آن را به دنیای انسانها هم صادر میکند. اما شیطان نمیداند که خدا بر هر چیزی تواناست و جهنم را خلق کرده است تا صاحبان این جور افکار در آنجا فرجام و ماهیت اصلی فلسفه خویش را با جان و دل درک کنند.

شعرا خیلی از شراره عشق حرف میزنند و این نشان میدهد که عشق شراره و از جنس آتش است. آتشی که قابل دیدن نیست و از ماهیت شیاطین است.

۶) چرا خدا از کلمه عشق در کتابهای آسمانی استفاده نکرده است

اگر عشق کلمه و مفهوم خوبی بود، خدا در کتابهای آسمانیش از آن استفاده می کرد؛ در حالیکه خدا از کلماتی مانند تقوا و خوف و ... استفاده می کند یعنی اینکه انسان موجودی جدا است که مخلوق پروردگار می باشد نه اینکه ما در توهم خود و از طریق

عشق با او یکی بشویم، بلکه خدا با استفاده از تقوا و خوف نشان می دهد که ما به هیچ عنوان قدرت و توانایی حضور وی را نداریم چه برسد به وحدت وجود و عشق بر وی. تقوا و خوف یعنی ایمان به قدرت بی نهایت و ابدی پروردگار که بالاتر از درک و فهم ناچیز ماست و انسان ناچیز کسی نیست که ادعای وحدت وجود و یکی شدن با خدا را داشته باشد. عشق یک تلاش است برای وحدت وجود با معشوق. این کلمه از همان عرفانهای جادویی اخذ شده است و ربطی به دین خدا ندارد. البته شما نباید فریب ترجمه هایی از قرآن را بخورید که در آن از کلمه عشق استفاده شده است. زیرا کسانی که در مراحل طریقت و یوگا هستند و در شعر و شاعری غرق شده اند؛ مودت و رحمت را به عشق ترجمه میکنند و این دست خودشان نیست.

۷) عشق را غرق شدگی میدانند

متاسفانه جدیدا در جملات زیادی از کلمه عشق استفاده می شود ولی نکته جالب این است که مفهوم کلمه عشق هنوز مبهم است یعنی کسی که ادعای عشق دارد، دقیق نمی داند که در چه حالتی باید باشد و این حالت، برای او یک حس توهمی است. مثلا بسیاری از افراد می گویند که در معشوقشان غرق و فنا می شوند! ولی وقتی از نظر فیزیولوژیکی نیازی جسمانی مانند تغذیه و دفع پیدا می کنند سریع باید به نیاز خود بپردازند. پس این غرق شدگی یعنی چه؟

۸) عشق همان لهو الحدیث است

افرادی ادعا می کنند که اگر معشوق نباشد، آنها هم نمی توانند زندگی کنند و می میرند! شنیده ایم که فردی به کسی دیگر می گوید اگر نباشی من می میرم!؛ در حالیکه زندگی و مرگ در دست انسان نیست. به همین سادگی خود انسان ها هم از کلماتی استفاده می کنند که مفهومش را دقیق نمی دانند. خدا برای این جور جملات از عبارت لهو الحدیث استفاده کرده است.

مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿۶﴾
و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده را خریدارند تا [مردم را] بی[هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود (۶)

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿۷﴾
و چون آیات ما بر او خوانده شود با نخوت روی برمی گرداند چنانکه گویی آن را نشنیده [یا] گویی در گوشهایش سنگینی است پس او را از عذابی پر درد خبر ده (۷)

لهو الحدیث یعنی عبارات و جملاتی که بی پایه و اساس و بی ثمر هستند. مانند اینکه می گویند :خواستن توانستن است. در حالیکه این جمله کاملا اشتباه است. هیچ وقت ما نمی توانیم با دستان خالی یک وزنه یک تنی را برداریم، پس خواستن توانستن نیست. ولی به راحتی در رسانه های اجتماعی از این جملات فراوان است که فقط ذهن

فرد را فریب می دهند و بیهوده هستند. در رسانه های اجتماعی یک نگاهی بیندازید هزاران جمله و عبارت را می بینید که واقعا وقتی بیشتر تعمق کنید می بینید که اشتباه هستند. همین خواستن توانستن یکی از صفات خدا است که در مفهوم کن فیکون می باشد. ولی می بینیم که انسان برای خود استفاده می کند. باید خیلی هوشیار و دقیق باشیم زیرا از این عبارات لهوالحدیث و بیهوده خیلی زیادند. میبینیم که خیلی افراد روزانه ده ها جمله را می خوانندو هر روز این کار را می کنند و حتی گاهی در پروفایل خود قرار می دهند ولی خود در عمل هیچ کار مفیدی انجام نمی دهند. کلمه ی عشق هم نمونه ای از این لهو الحدیث ها میباشد که به وفور در جملات یافت می شود. قاعدتا همین کلمه عشق دریچه ای برای ورود به دنیای شعر می باشد و با ورود به دنیای شعر دور و تسلسل گمراهی دوباره شروع می شود . مثلا دیده اید که فردی به معشوق خود می گوید تو جانی و جانانی. خوب با اندکی تامل متوجه می شویم آن فرد یک لهو الحدیث را به زبان آورده و دروغ بزرگی گفته است؛ چون طرف مقابل نه جان اوست و نه جانان. کسانی که از عشق دم می زنند اکثرا پر از کینه می باشند. یعنی عشق با کینه که از صفات شیطان می باشند با هم موازی هستند. مثلا این جمله: یک غم، به تنهایی برای نابودی هزاران شادی کافی است. خوب این یک لهو الحدیث است، یعنی نوعی ناشکری است که هزاران شادی که خیلی زیاد است با یک غم از بین می رود که چنین چیزی صحت ندارد. اصلا شیطان سعی دارد اثر غم را خیلی زیاد نشان دهد، در حالیکه خدا می فرماید که أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛ **یعنی دوستان خدا نه خوفی دارند و نه حزنی. جملات و لهو الحدیث های زیادی در جامعه**

هست که ربطی به کلام خدا ندارند و واقعا مردم بسیار کم از قرآن پیروی میکنند. واقعا چنین جوامعی را نباید پیرو قرآن و کلام خدا نامید.

۹) تفکرات کلیشه ای در مورد عشق

یکی از مشکلات انسان تفکرات کلیشه ای هستند مثلا الان کلمه عشق در جهان به صورت کلیشه ای مورد قبول است و همین باعث میشود جمله ای که از این کلمه استفاده کرده مورد تدبر و تعقل قرار نگیرد. مثلا جملات زیر را ملاحظه بفرمایید:
هر جا عشق است زندگی است **یا** زندگی مانند گلی است که عشق عسل آن است **یا** عشق یعنی یک روح در دو بدن و ... **مطمئن باشید کسانی که این جملات را می خوانند بدون تفکر آن را قبول می کنند. می دانید چرا؟ به خاطر کلمه نمادین عشق. عشق نمادی است که الان به صورت کلیشه ای در جهان موردقبول است و خیلی از آن استفاده می کنند بدون درک معنای آن. مثلا این جمله:** کسی که عاشق خودش است هیچ‌رقیبی ندارد. **این همان خود شیفتگی است و خیلی مسخره و بی معنی است. یا این جمله که** عشق مذهب من است می توانم برایش بمیرم. **جامعه ما پر است از اینجور لهو الحدیثها.**

مثلا جملات قصار زیر را در نظر بگیرید:

دردی که انسان را به سکوت وامی دارد، بسیار سنگین تر از دردی است که انسان را به فریاد وامی دارد و انسان ها فقط به فریاد هم می رسند نه به سکوت هم..!

این جور جملات دردی از کسی دوا نمی کند و فقط مثل مسکرات، آرام کننده است و بعد از مدتی افراد به این جور جملات معتاد میشوند و تا چشم باز میکنند می بینند در دامن چند شیطان سرکش افتاده اند و نجات از آن وضعیت بسیار سخت است.

۱۰) چرا اجنه فلسفه هایی مثل عشق را بین انسانها ترویج میکنند؟

عشق یکی از فلسفه های دنیای شیاطین و اجنه ست و نظریه پرداز آن ابلیس است. اجنه و شیاطین از طریق همین فلسفه ها می خواهند با انسان وحدت وجود پیدا کنند تا بهتر انسانها را کنترل کنند، این وحدت وجود در میدان های مغناطیسی است. در زمان سلیمان اجنه از بدن بیرون می آمدند بهتر است بگوییم از میدان مغناطیس فرد بیرون می آمدند. هر فرد هاله و ماده سیاله ای در اطراف خود دارد که همان میدان مغناطیسی است. اجنه و شیاطین از طریق همین میدان مغناطیسی بر انسانها سوار میشوند. فرورفتن در لهو الحدیث و فضای آلفا، میدان مغناطیسی را زیاد کرده و زمینه برای نفوذ اجنه به انسانها را فراهم می آورد.

۱۱) عشق بنیان خانواده را نابود میکند

بعضی از مردم فکر میکنند که عشق بین زوجین در زندگی باعث استحکام زندگی ها میشود. در حالیکه خدا مودت و رحمت را بجای عشق پیشنهاد میدهد.

همانطور که در بالا بحث شد، عشق یکی از فلسفه های دنیای اجنه و شیاطین است و بر زندگی ما انسانها منطبق نیست و اساسا دو انسان هیچوقت نمی توانند در حالت عاشق و معشوق باشند؛ مگر اینکه تحت کنترل شیاطین قرار گیرند. حتی افسانه ها و داستانهایی که در طول تاریخ در میان فرهنگهای مختلف نقل شده است مانند لیلی و مجنون؛ ویس و رامین؛ امیر ارسالان؛ خسرو و شیرین و ... عاقبت نقش اولهای این داستانها همگی دال بر این نکته است که عاشقی برای دنیای انسانها نیست و مربوط به دنیای اجنه ست. عشق یک فلسفه شیطانی است که باعث از بین رفتن بنیاد خانواده میشود.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

و باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم بافکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است.

آنچه که از آیه فوق آشکار است این است که هدف اصلی ازدواج، برقراری مودت و رحمت بین زوجین است. اما گاهی مردم این عبارت را درست نمی فهمند و زندگی را بر خود تلخ میکنند. بعضی ها انتظار دارند که یکی از زوجین به دیگری محبت و عشق زیادی ابراز دارد؛ آنطوریکه طرف دیگر اشباع شود و در نتیجه زندگی محکم شود! یا یکی شمع شود و دیگری پروانه! چنین انتظاری با این منوال ؛ زندگی ها را سست میکند و بی فایده است. در این جور زندگی ها دروغ و ریاکاری در سطح

خانواده نمایان میشود و زیاد دوام نمی آورد. ما باید بفهمیم که هدف آیه اصلا این نیست. بلکه خدا میخواهد بفرماید که در زندگی مشترک و سطح خانواده؛ مودت و رحمت را پیش گیرید و براساس آن با یکدیگر رفتار کنید. یعنی اشتباهات همدیگر را ببخشید و نسبت به خطاها و کوتاهی ها و کمبودهای زندگی ،سختگیر نباشید و نسبت به هم رحم و مودت داشته باشید. مودت و رحمتی که خدا از آن صحبت میکند ، یک رویه در زندگی است و نه یک خواسته یک طرفه. این که زوجین کمبودهای همدیگر را بپوشانند و مثل لباس برای هم باشند و نسبت به هم مودت و رحمت داشته باشند و براین اساس خانواده تشکیل دهند و حرف پراکنی نسبت به هم نداشته باشند؛ و براساس رحمت و مودت؛ حرفهایی نزنند که دیگری را اذیت کند. این روش از زندگی است که پایه های خانواده ها را محکم میکند و در خانواده محیطی آرام و امن و لذت بخش فراهم میکند. خدای مهربان ما را آفریده است و خوب ما را می شناسد؛ فقط آن خالق بی همتا میداند که ما به چه نوع روشی در زندگی نیاز داریم و چه نوع روشی زندگیی امن برای ما فراهم میکند.

۱۲) عشق یک رابطه خیالی است

خدا دوست داشتن و مودت و رحمت بین زوجین را منع نفرموده است و در عوض آن را توصیه فرموده است. اما عشق مربوط به دنیای انسانها نیست و ساخته پرداخته خیال انسان (مهندسی شده توسط اجنه) است. زمانی خدا به فرشتگان فرمود که من کسی

به اسم آدم خلق میکنم و فرمود که بعد از آفرینش و نفخ روح خود در آن؛ به او سجده کنید.

سجده کردن به معنای در خدمت بودن است. به همین خاطر فرشتگان در این دنیا، اموری از قبیل بارش باران، تقسیم رزق و روزی؛ کنترل زمین و ماه و سایر ستارگان را انجام میدهند تا زمین برای ما برقرار و قابل سکونت باشد.

زلزله در زمین بیش از یکی دو دقیقه طول نمی کشد ولی در مریخ ، زلزله تا یک ساعت و نیم طول میکشد. فرکانس صوتی در زمین همیشه با سرعت ثابتی حرکت میکند ولی در مریخ سرعت آن در جاهای مختلف و با وسایل مختلف فرق میکند. اگر همین دو مورد در زمین ثابت نگه داشته نشوند و کنترل نشوند؛ زمین قابل سکونت نخواهد بود. فرشتگان چنین اموری را کنترل میکنند تا که زمین برای ما قابل سکونت شود. سجده کردن فرشتگان بر آدم و بنی آدم به این معناست. یعنی خدمت به بنی آدم تا موعد مقرری.

کسی که در آن ماجرا سجده نکرد، ابلیس بود. ابلیس آنموقع فرشته بوده است. از طرز بیان قرآن چنین نتیجه گرفته میشود که فرشتگان و از جمله ابلیس ، خلقت آدم از خاک را مشاهده کردند. یعنی نقطه ضعف و قوت آدم و آدمیان را میدانند. بنابراین ابلیس میداند که چه فلسفه ای با روان آدمیان سازگار نیست و بنابراین با تزریق فلسفه های غلط، آدمیان را دچار مشکل و سر در گمی میکند.

زوجهایی که بر کلمه عشق بسیار تاکید میکنند، زندگی موفقی ندارند و باعث دردسر خود و زوج خویش میشوند؛ طوریکه بطرز بسیار غیر منطقی و بدون دلیل واضح از

هم جدا میشوند و یا با هم قهر میکنند. و یا گاهی زن و شوهر خواسته های غیر منطقی از یکدیگر دارند که خارج از توان طرف مقابل است و این ناشی از توهمات عشق است.

۱۳) فرق عشق با مودت و رحمت

نتیجه عشق، بت سازی است ولی در مودت و رحمت، فرد مقابل را انسانی نیازمند مانند خودمان می دانیم که همانند ما به مودت و رحمت نیاز دارد؛ ولی در عشق طرف مقابل را بی نیاز می دانیم و به بتی تبدیل می شود که در نهایت چون هیچی نیست با شکست روبرو می شود. مودت بر اساس عقل و عشق بر اساس توهم است. مودت و رحمت با هم مفاهیمی مشخص دارند اما عشق مفهوم مبهمی دارد. در مودت و رحمت فرد فعال است ولی در عشق غیر فعال؛ چون فقط حرف می زند و عملی در کار نیست. مثلا فرد می گوید برایت میمیرم ولی در واقعیت هیچ وقت اینکار را نمی کند. عشق بر مبنای نوعی هیپنوتیزم و آلفا است، مودت و رحمت بر اساس عمل و واقعیت است اما در عشق فرد فقط در حس غرق می شود و در گردابی که خود نمی داند سر از کجا در می آورد، می افتد ولی در مودت و رحمت فرد می داند هر دو تا مدت کوتاهی با هم شریک زندگی می باشند. خیلی ها را دیده ایم که عاشق هم بوده اند ولی در نهایت نتوانسته اند با هم زندگی کنند و از هم خسته شده اند.

خدای مهربان یک داستان عالی و واقعی در قرآن ذکر نموده است و آن را احسن القصص نامیده است. بهترین مثال به نظر من داستان یوسف است که زلیخا دم از

عشق می زد، در حالیکه کاری خیلی ناپسند می کرد و در نهایت به دروغ متوسل شد و یوسف را به زندان انداخت؛ این هم نتیجه عشق!!

۱۴) عشق برای زندگی ها مشکل آفرین است

عشق یک پکیج است که دروغ و کینه و خشم و حسد و تمام صفات شیطانی دیگر را با خود دارد. به همین خاطر عشق مخالف مودت و رحمت و سایر صفات نیک است. مثلا در زندگیی که براساس عشق آغاز شده باشد؛ زن و شوهر سعی دارند که بر هم دیگر تسلط یابند و مالک همدیگر شوند و بعد از مدتی زندگی را بر هم دیگر مشکل ساز میکنند. مثلا دو فرد که عاشق هم میشوند؛ اگر یکی تمام صورت و دست خود را تتو کرده باشد. دیگری هم میخواهد اینچنین کند و صورت و اعضاء بدن خود را تتویی کند. یا یکی که برای خود شاخ درست میکند؛ دیگری هم همین کار را میکند. عشق باعث میشود که افراد در خلقت و خصوصیات خدادادی خویش دستکاری کنند و شیطان هم همین را میخواهد. عشق تمام صفات شیطانی را به عاشق و معشوق منتقل میکند.

در این دنیا ما خیلی زمان اندکی داریم نمی شود به آن دل بست و تمام فکر و ذکر خود را به چیزهای بیهوده گذاشت. عشق همان فرایند فریب شیطان است تا فرد وقتش را با لهو و لعب بگذارند و مشغول تربیت نفس خویش نشود. یعنی توجه فرد را فقط به یک‌چیز معطوف می کند و دیگر چیزها را از دایره توجه او خارج می کند مانند شعبده بازها که توجه را به جایی دیگر معطوف می کنند در حالیکه در جایی

دیگر چیزی را پنهان می کنند. همین نوع حیله باعث فریب آدم و حوا شد. شیطان توجه شان را به درختی معطوف کرد و آنها هم چیزهای دیگر را ندیدند؛ یک نوع هیپنوتیزم شدگی خیلی عمیق است.

عشق بار سنگینی است که فرد را در نهایت دچار غم و هم و ناراحتی می کند همه چیز را فقط در یک چیز مادی و دنیوی جستجو کردن خیلی شکست بزرگی است و نهایت بی برنامگی است.